



در برابر فرهنگ واحد جهانی



جهان امروز علی رغم آنکه در نقشه های جغرافیایی بیشتر از همه ادوار تاریخ دچار مرزبندی و تفرق است، اما درحقیقت کشور واحدی بیش نیست، با حکومتی واحد. درهمه تاریخ، بوده اند مستکبران و جبارانی چون چنگیز و تیمور و ناپلئون بناپارت و... که اندیشه حکومت واحد جهانی آنان را به کشور گشایی می کشانده است و گسترده حاکمیتشان بخش عظیمی از ربع مسکون را می پوشانده، اما این آرزو همچنان تحقق نیافته و شاید تحقق ناپذیر باقی مانده است.

امروز اما تکنولوژی مدرن زمینه را آنچنان فراهم داشته است که جهان بتواند مجموعه واحدی باشد، یکپارچه و هماهنگ، با یک فرهنگ و تاریخ مشترک؛ با یک حکومت واحد اگر چه در کف استکبار، و این استکبار جدید نه در فردی چون چنگیز و یا تیمور، بلکه در نظامی استکباری چون آمریکا تحقق یافته است. با صرف نظر از آنکه ما نظام آمریکا را شیطانی بدانیم و یا خیر، این واقعیتی است انکار ناپذیر؛ و از میان عواملی که آمریکا را در این سلطه جهانی استکبار یاری داده اند؛ سه عامل اساسی دارای اهمیتی رکنی هستند:

۱. تکنولوژی مدرن را باید اساسی ترین عامل توسعه جهانی استکبار دانست، چرا که از یک سو با ایجاد یک تحول بنیادین در حیات بشر همه تمدن ها را نابود کرده است و تمامی بشریت را در صورت واحدی از معیشت که آن را باید «معیشت تکنولوژیک» دانست جمع آورده است. و از سوی دیگر، تکنولوژی مدرن همه نیازهای بشر را در جنبه مادی و حیوانی وجودش خلاصه کرده است و با ارضای گسترده این سوانق تا حد اشباع، او را نسبت به حیات معنوی خویش غفلت بخشیده و آثار وضعی این غفلت در زندگی انسان امروز اگر چه سخت اسفبار است، اما اسفبار تر از آن، جهل مرکبی است که اجازه نمی دهد تا او بر این غفلت آگاهی پیدا کند.

تکنولوژی مدرن علی رغم آنکه خود را نسبت به فرهنگ های مختلف بی طرف نشان می دهد، اما در باطن فرهنگ واحدی را بر زندگی بشر تحمیل می کند که تحمل دیگر فرهنگ ها را نمی آورد، و آن همین

فرهنگی است که اکنون بر سراسر جهان احاطه یافته است. در این فرهنگ، حقیقت وجود بشر مغفول واقع میشود و او را جز از دریچه نیازهای مادی اش نمی توان دید و اینچنین، خواه ناخواه تکامل مفهوم «توسعه امکانات مادی» را خواهد یافت تا آنجا که بشر حتی به بهایی هم که باید در قبال این توسعه بپردازد نمی اندیشد، چرا که فرصت اندیشیدن ندارد.

انسان امروز فرصت اندیشیدن ندارد و همین فرهنگ واحد جهانی است که این فرصت را از او دریغ میدارد. البته آنچه مورد بحث ماست نه تکنولوژی به این مفهوم عام و مطلق آن است و نه ماشین و اتوماسیون (خودکار بودن). اگر برای تحقق انقلاب تکنولوژیک فقط ابداع ماشین بخار و ظهور اتوماسیون کفایت میداشت، چرا این انقلاب در تمدن چین باستان رخ نداد، حال آنکه چینیان دوران باستان نیز با ماشین بخار آشنایی داشته اند؟

باز هم همه چیز به انسان باز می گردد؛ تکنولوژی مدرن «جهت» توسعه خویش را از «اهداف بشر جدید» اخذ کرده است. توسعه تکنولوژی نیز در جهت همان مقاصد رخ داده است که از چند قرن پیش امپراتوری های بریتانیا، فرانسه، ایتالیا، اسپانیا و پرتغال را برای استعمار ملل محروم به دریا های این سوی کره زمین کشانده، اگر چه توسعه تکنولوژی در این جهات اکنون ماهیتی بدان بخشیده است که ذاتاً از نظام سلطه جهانی قابل انفکاک نیست.

این نظام سلطه جهانی که حاکم بلامنازع آن آمریکا است از لحاظ اقتصادی با یک سیستم جهانی بانکداری که شیرازه آن در کف وال استریت است همه تحولات اقتصادی جهان را کنترل می کند و «دلار» معیار همه پول هاست. از لحاظ سیاسی نیز این نظام سلطه جهانی نظام واحدی است با حاکمیت آمریکا، و مقابله های درونی آن را، مثلاً میان آمریکا و شوروی با چین و آمریکا، هرگز نباید به یک تعارض ذاتی باز گرداند. وقتی که اختلاف نه در اصول که در عوارض و فروع باشد، چندان پایدار نیست. ما اکنون در مرحله ای از تاریخ هستیم که این حقیقت تخت در بازی پینگ پنگ مائو و نیکسون و بعد در توافق های «سالت ۱» و «سالت ۲» و اخیراً در «پروسترویکا» و برنامه های دیگر گورباچف و پی آمدهای آن در اروپای شرقی، به خوبی خود خود را عیان ساخته است.

از لحاظ علمی نیز جهان امروز نظام واحدی است و البته ناگفته نباید گذاشت که آنچه تقدس و اعتبار علوم جدید را تا کنون حفظ کرده همین غفلت فراگیر است، اگر نه، نزدیک به یک قرن است که در نزد بسیاری از متفکران و دانشمندان غربی، بت تقدس و اعتبار علوم جدید، به خصوص در زمینه علوم انسانی فرو شکسته است. هیدگر، رنه گون، فیلیپ شرارد و حتی ایوان ایلچ؛ و فریتيوف کاپرا.... تنها چند تن از این خیل هستند که بعضاً آثارشان به فارسی ترجمه شده و لذا نامشان بیش تر به گوش ما خورده است.

در جهان امروز تلقی واحدی نیز از «هنر» وجود دارد که خواه ناخواه به طور مستقیم یا غیر مستقیم، به همان اهداف مشترک نظام واحد سلطه جهانی استکبار منتهی می شود. هیچ یک از هنرهای هفت، هشت یا ده گانه و یا وسایل ارتباط جمعی از این حقیقت مستثنا نیستند؛ چه مستقیم و در کمال صراحت، چون سینما، و تلویزیون، و چه پنهان و همراه با صراحت، چون نقاشی و شعر و ادبیات.

با نابود شدن همه تمدن ها در تمدن غرب، لاجرم همه صورت ها و قالب های هنری متعلق به تمدن های مختلف نیز نابود شده و با در شرف نابودی است. شاهد صادق ما بر این مدعا وضعی است که اکنون سفالگری، سرامیک، معرق و مقرنس کاری، تذهیب، معماری ایرانی اسلامی و.... در کشور ما یافته اند. اکنون در جوامع انسانی و از جمله جامعه ما، هر فعالیت، خواه هنری و یا غیر هنری، تنها در صورتی دوام و بقا خواهد داشت که از لحاظ اقتصادی «سودآور» باشد، و با توجه به تغییر ذائقه بشر به تبع اشاعه فرهنگ غرب در سراسر جهان پر روشن است که هیچ یک از هنرهای متعلق به تمدن ایرانی اسلامی باقی نخواهد ماند، مگر آنکه تحت عنوان محقرانه «صنایع دستی»، مبدل شود به فعالیت کاملاً اقتصادی و غیر خلاقه و لاجرم غیر هنری، چرا که وقتی «خلاقیت» رخت بربندد، «هنر» نیز به همراه او خواهد رفت. پس لازمه فرهنگ واحدی که در سراسر جهان اشاعه یافته، تلقی واحدی است از همه چیز و من جمله از هنر. صورت ها و قالب های کار هنری نیز ضرورتاً غربی است: شعر نو، شعر سپید، رمان نویسی، نقاشی، تئاتر، سینما....

البته تمدن غرب نیز نهایتاً «دستاوردهای انسانی» است، اما علم به این واقعیت از یک سو نباید باعث شود تا ما ضرورت های دیگر انسانی و فطری را منجر به اختلاف فرهنگ ها، تمدن ها، زبان ها و آداب و رسوم میشود فراموش کنم و از سوی دیگر، هر چیز را به یک عنوان که دستاوردی انسانی است نباید پذیرفت و اگر نه، "ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس"؛ فسادی که اکنون در بر و بحر اشاعه یافته است نیز دست آوردی انسانی است.

قرآن مجید در باب خلقت انسان، غایت جعل اختلاف در اقوام و الوان و السن را در عبارت عمیق لتعارفو بیان فرموده است. در باب اینکه میان اختلاف در تمدن ها، اقوام و السن با معرفت انسان چه رابطه ای است، سخن بسیار است که این مختصر ظرف قبول آن نیست.

از این سخن ها گذشته، ما نیز معتقدیم که دین اسلام کافه للناس آمده است و بنابراین، اذعان داریم که اگر قرار است همه بشریت فرهنگ واحدی را قبول کنند، این فرهنگ باید دین حنیف و فطرت الله باشد، نه طریقی که مخالف با فطرت بشر و او را قسراً به این سوی و آن سوی می کشاند.

۲. عامل دیگری که سلطه جهانی استکبار را در اهداف خویش یاری داده این است که انسان ها غالباً ضعیف النفس، پای بند عادات و تعلقات و فریفته ظواهر هستند و این امر آنان را از سر اختیار به جرگه سر سپردگان این نظام واحد جهانی پیوسته است، چرا که این نظام ظاهراً توانسته است که به همه حوایج بشر به وجه احسن جواب گوید. و البته در اینکه حقیقتاً این مدعا صحت دارد یا خیر نیز سخن بسیار است که بماند تا وقتی دیگر.

کسی نیست که در ضرورت توسعه امکانات مادی برای اجتماعات بشری تردیدی داشته باشد و این موضوع خود فی نفس خطا نیست؛ خطا آنجاست که انتخاب این مسیر بدون اعتنا به حقیقت وجود بشر و نسبت میان روح و جسم او انجام می شود.

توسعه امکانات مادی در این دوران به ناچار در همان جهات خاصی معنا میشود که نظام واحد سلطه

جهانی اجازه میدهد: حرکت به سوی صنعتی شدن از طریق انتقال تکنولوژی و آن هم در همان محدوده ای که سیستم به هم پیوسته اقتصاد جهانی اقتضا دارد. و مع الاسف، طی این طریق با شیوه های معمول و تجربه شده در جهان بلا استثنا کار را بدانجا می کشد که بشر از حقیقت وجود خویش غافل میشود و فراموش میکند که از آنجا آمده که از کجا آمده است، برای چه آمده و به کجا می رود.

آنچه را که در تاریخ انبیا شواهد بی شماری بر آن وجود دارد امروز به مراتب عمیق تر و گسترده تر میتوان دید. سخن حق در این روزگار با همان عکس العمل هایی مواجه میشود که در تاریخ انبیا خوانده ایم، اگر چه غالباً از تطبیق آن با مصادیق فعلی عاجز هستیم.

در روزگاری چنین که ما بعد از قبول قطعنامه و اتمام جنگ با آن مواجه هستیم و غربی ها قرن ها ست که با آن روبرو هستند، «مبشران اخلاق الهی» با کج خلقی و استهزا و خطاب هایی چون «مخالف پیشرفت»، «ضد عقل»، «ضد منطق»، «کهنه پرست»، «گریه پرست»، «مخالف زندگی و شادی و نشاط» و غیره روبرو میشوند، و در اینگونه موارد غالباً بشر جز در مقیاس های تاریخی متوجه اشتباهات خویش نمی گردد. نظام واحد سلطه جهانی هم بشر را از طریق سوانح یا گرایش های روحی و نفسانی او می فریبد، خرگوش را با هویج و موش را با گردو و پنیر ... و در این میان، آنکه از فریب آن جان سالم به در می برد کسی است که از موش بودن و خرگوش بودن و.... گذشته و پای بر فرق همه این تعلقات نهاده است.

۲. سومین عامل که به نحوی در ذیل همان عامل دوم قرار می گیرد، «ترس» است و خصوصاً «ترس از مرگ». میلیتاریسم و توسعه تکنولوژی را نمی توان از یکدیگر جدا کرد و حتی با عبارت بهتر، باید گفت که میلیتاریسم روح نظام توسعه تکنولوژی و حافظ قواعد و قوانین آن است. آمریکا از طریق ایجاد رعب و وحشت، به طور علنی یا غیر علنی، با استفاده از شبکه واحد ارتباطات در سراسر جهان، مخالفین خود را به آنجا می کشاند که حتی جرات ارزیابی نظام میلیتاریستی آمریکا را به خود ندهد؛ اگر نه، در مواردی چون جنگ ویتنام و یا جنگ تحمیلی عراق علیه ایران که موقعیتی تاریخی برای ارزیابی قدرت او فراهم گشته است، همراه سستی بنیاد و پوکی و پویشالی بودن خود را آشکار ساخته... اما باز هم از یک سو با حيله های سیاسی و اقتصادی و از سوی دیگر از طریق سلطه گسترده خویش بر تبلیغات جهانی، با حيله های گوناگون تخریب اطلاعاتی، کار را ظاهراً - و فقط ظاهراً - به نفع خود فیصله داده است.

و لذا، آن کس که ضعیف تر است از قدرت آمریکا بیش تر می ترسد و انسان هایی وارسته و قدرتمند چون حضرت امام خمینی(ره) که پای بر فرق همه تعلقات نهاده اند و ترس را در وجود خویش کشته اند، به حقیقت میدانند و می گویند که «آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند».

تا اینجا هر چه گفتیم مقدمه ای بود برای رسیدن به نتیجه ای مشخص: آنچه در امروز بیش از همه برای بشر ضرورت دارد دستیابی به منطقه ای آزاد از سلطه جهانی استکبار است. اگر چه آنچه را که گفته شد شاید بتوان به مثابه مبادی برهانی تحلیلی سیاسی عنوان کرد که نهایتاً به اثبات قدرت آمریکا و ضرورت تسلیم در برابر آن منجر میشود و ما هر چه بنویسیم، برای انسان های ضعیف النفس در تحلیل هایی از نوع تحلیل های «موج سوم»، «تکاپوی جهانی» یا «کالبد شکافی چهار انقلاب» جایگیر خواهد شد. کتاب

های مذکور و بسیاری دیگر از کتاب ها و مقالاتی که بخصوص این روزها منتشر میشوند با این قصد نگاشته شده اند که انسان های ضعیف النفس و فریفته ظواهر را به خضوع در برابر غرب و قدرت افسانه ای آن وارد کنند و این شیوه شیطان است که دام فریب خویش را به قصد ضعف ها و عادات و تعلقات انسانها میگسترند. این افسانه برای ما چشم به انقلاب اسلامی و رهبر آن بی نظیر آن گشوده ایم جز دروغی بیش نیست، اما به هر تقدیر، برای مبارزه با آمریکا و نظام استکباری آن باید ارزیابی درستی از قدرت و شیوه های عمل آن به دست آورد.

اگر لزوم مبارزه با این قدرت نظام جهانی سلطه استکبار را بپذیریم، تنها راهی که برای پیروزی در این مبارزه وجود دارد دستیابی به منطقه ای آزاد در جهان است. مفهوم «منطقه آزاد» در اینجا مساوی با «کشور مستقل» و یا مجموعه ای از کشورهای مستقل است؛ استقلالی همه جانبه.

قدرت اقتصادی آمریکا از طریق سیستم جهانی بانکداری و بورس جهانی بر جهان اعمال میشود و هر کشوری به مجرد اتصال به این سیستم، خواه نا خواه در قلمرو حاکمیت غرب واقع میشود. «نیاز به ارز» برای آنکه دلار را به عنوان معیار پول حفظ کند کافی است. تنها راهی که برای دستیابی به یک منطقه آزاد اقتصادی در جهان وجود دارد رفتن به سمت استقلال اقتصادی از غیر طرق معمول است. تجربیات معمول در جهان همگی در جهت بسط و حفظ حاکمیت غرب عمل می کنند.

با وجود بسط شگفت انگیز سلطه غرب بر جهان، مفهوم این «منطقه آزاد» در همه وجوه چه میتوان باشد؟

این بحثی نیست که بتوان آن را با این شتاب زدگی که این مقاله دارد به پایان برد. سه نکته هست که اگر این مقاله بتواند از عهده تبیین آنها برآید، مقصود ما به تمامی حاصل آمده است. ارزیابی صحیح موجودیت و قدرت غرب و لزوم دستیابی به منطقه ای آزاد از سیطره نظام جهانی استکبار دو نکته از آن سه نکته بود که مختصراً مورد تذکر واقع شد.

نکته سوم این است که نباید پنداشت مفهوم آزادی در این منطقه آزاد صرفاً به جنبه های اقتصادی و سیاسی و نظامی باز می گردد. اکنون در سراسر این کره خاک خلوتکده ای را نمی توان یافت که از سیطره فرهنگی غرب آزاد باشد. حرکت در جهت استقلال، بیش از هر چیز و فراتر از همه، در گرو معرفتی است که باید چراغ راه در این طی طریق باشد.

در جهان امروز، همان طور که گفتیم، تلقی واحدی نیز از هنر و ادب وجود دارد که خواه ناخواه به همان اهداف مشترک نظام واحد سلطه جهانی منتهی میشود. این تلقی واحد جهانی صورت یک انسیکلوپدی دارد که همه تعبیرات را در جهت اهداف استکباری غرب معنا می کند و اجازه نمی دهد که تفکر تازه ای در جهان پیدا شود. چه بسا ما بین مفاهیم و قواعدی که در این انسیکلوپدی جهانی عنوان شده است با آن اهداف سیاسی ارتباطی مستقیم قابل تشخیص نباشد، اما در نهایت باید دانست که این تعبیر و مفاهیم و قواعد اجزایی از یک مجموعه هستند که دارای کلیت و وحدت است. مقصود این نیست که ما باید قالب های هنری روز و وسایل ارتباط جمعی را یکسره دور برنیم، بلکه معتقدیم که باید جسم این

قالب ها را در روح اعتقادات و فرهنگ خویش مستحیل کنیم. این «استحاله» منوط به معرفتی کافی و وافی است که ما را از فریب خوردن و بخصوص از افتادن در تله توسعه گرایی و تکنو کراسی_ که ضرورتاً ملازم با یکدیگر هستند_ باز دارد.

<http://www.aviny.com/article/aviny/Chapters/FarhangeVahed.aspx?&mode=print>

Copyright © 2003-2011 - [AVINY.COM](http://www.aviny.com) - All Rights Reserved

